

وقتی به دنیا اومدی، تا تو رو دیدم
تا که صدای گریهی تو رو شنیدم

یک دفعه گفتم به خدا با شور و شادی
ممنونم از هدیهی زیبایی که دادی



کمی بزرگ تر شدی و رو پام نشست
برات لالایی خوندم و چشمتو بست

تو خواب بودی و من فقط نگات می
یه عالمه دعای خوب برات می کرد





وقتی که راه افتادی و تو بغلم رسیدی
یا تاتی کردی، روی شن‌ها پاهاتو کشیدی
یا وقتی روی تاب نشستی و هُلت می‌دادم
دعاهایی که زیر لب خندم و می‌شنیدی

از خدا خواستم که پُر از اند
خوشحال و پُرتلاش و زیبا

توی گوشت یواشکی می‌گفتم
دوست دارم، همیشه هر جا باشی



وقتی صدای قهقهه خنده‌ها
پیچید و باز گوشم قلقلک داد

با خنده‌های تو منم خندیدم
خیلی چیزای خوب به یادم افتاد



وقتی که یادگرفتی حرفامونو تکرار کنی
چیزی بگی با قان وقون مامانو بیدار کنی

گاهی صدات کلفت و خنده‌دار بود
گاهی مثل چهچه بلبلی توی بهار بود

وقتی که تو تنهایی بازی کردی
یا که با دوستان خونه سازی کردی

من تو رو با خنده نگات می کردم
هزار دفعه دعا برات می کردم

خدا می دونه من همیشه هر جا
از ته دل برات دعا می خونم

عزیز من وقتی تو آروم
کنار شادی هات، منم

